

به نام خدا

سنگ امید

داستان‌ها و حکمت‌هایی برای زندگی

تایا کسرت

منیژه نصیری

سرشناسه
عنوان و نام پدیدآور: سنگ امید: داستان‌ها و حکمت‌هایی برای زندگی / نویسنده تانیا کنرت؛
مترجمان منیره نصیری، نفیسه جهانشاهی.
تهران: اشجع، ۱۳۹۲.
مشخصات نشر:
مشخصات ظاهری: ۱۴۴ ص.
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۶۱۳-۵۸-۸
وضعیت فهرست نویسی: فیا
یادداشت: Aus der Schatzkiste des Lebens: عنوان اصلی به آلمانی: ۲۰۰۸. Geschichten, die ein Lächeln schenken
موضوع: داستان‌های کوتاه آلمانی -- قرن ۲۰ م.
شناسه افزوده: نصیری، منیره، ۱۳۵۸ - مترجم
شناسه افزوده: جهانشاهی، نفیسه
رده بندی کنگره: ۱۳۸۹ س ۹ / ۲۶۷۸ / ۲
رده بندی دیویی: ۸۱۳ / ۹۱۳
شماره کتابخانه ملی: ۲۰۹۵۵۰۳



انتشارات اشجع

سنگ امید

نویسنده: تانیا کنرت

مترجم: منیره نصیری، نفیسه جهانشاهی

ناشر: اشجع

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

چاپ: اول ۱۳۹۲

قیمت: ۱۷۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۶۱۳-۵۸-۸

تهران، مجیدیه شمالی، خیابان برادران محمودی، کوچه امید، پلاک ۱

تلفن: ۲۲۵۲۰۷۰۲ دورنگار: ۲۶۳۰۰۶۶۸

فهرست مطالب

- ۵ پیشگفتار
- ۸ چگونه فرد موفق شویم؟
- ۱۰ داستانی درباره دلتنگی
- ۱۲ درباره مردی که می‌خواست نقاش شود
- ۱۴ فکر بد
- ۱۶ دو جزیره
- ۱۸ رؤیایی که دوست داشت به واقعیت پیوندد
- ۲۰ باغ افکار
- ۲۲ بهاری که نمی‌خواست دوست‌داشتنی باشد
- ۲۵ چگونه درخت کریسمس درخشید
- ۲۷ پرنده‌ای که با دیگران فرق داشت
- ۳۰ شجاعت گم‌شده
- ۳۱ گل قاصدک
- ۳۳ چه طور دعوای بین «آره» و «نه» پایان یافت
- ۳۵ پایگاه اشیاء گمشده
- ۳۶ اندوه و بی‌خیالی
- ۳۸ امید و تردید
- ۴۰ تصمیمی که نزدیک بود گرفته نشود
- ۴۲ شکستی که هیچ‌کس خواستار آن نیست
- ۴۴ مرغ نگران

- ۴۶ کسی که از کودکی خوش شانس بود
۴۹ پرنده‌ای که نمی‌خواست آواز بخواند
۵۱ دو مرجان
۵۳ نیت خوب
۵۵ زنی که نمی‌خواست هیچ احساسی داشته باشد
۵۸ مردی که محو شد
۶۰ دلواپسی
۶۲ زن خرافاتی
۶۵ زمانی که انضباط به مرخصی رفت
۷۶ اینجا بهشت است!
۷۰ سرنوشت گل سرخ مغرور
۷۳ کرم ابریشم و پروانه
۷۵ قورباغه کوچکی که می‌خواست
۷۷ خانه بی‌عیب و نقص
۷۹ سرگذشت مردی که خیلی مغرور بود
۸۱ یک ورق سفید
۸۳ آدم لجباز
۸۵ کرم باران غمگین
۸۷ ابر کوچولو
۸۹ برگ و درخت
۹۱ سرنوشت آن که همیشه می‌خواست ...
۹۴ وقتی که تاپستان به جنوب سفر کرد
۹۵ استراحتی برای زمستان

- ۹۷ دانه برف کم طاقت
- ۹۹ زمانی که تابستان و پاییز به توافق نرسیدند
- ۱۰۱ دعوایی میان «آینده»، «گذشته» و «حال»
- ۱۰۳ وقتی که زمان کسل کننده شد
- ۱۰۵ زمانی که روز نمی خواست از خواب بیدار شود
- ۱۰۷ سنگ امید
- ۱۰۹ مردی که داستان می نوشت
- ۱۱۱ داستانی درباره تنبلی
- ۱۱۳ در جستجوی عشق
- ۱۱۵ کی اول؟
- ۷۱۱ وقتی که برای «حال بد» مهمان آمد.
- ۱۱۹ مرد عبوس
- ۱۲۱ خوش بختی
- ۱۲۳ چگونه رنگین کمان به وجود می آید
- ۱۲۴ کسی که زندگی اش را به تعویق می انداخت
- ۱۲۶ آنچه انسان را دانا می کند
- ۱۲۸ سفری بی پایان
- ۱۲۹ نهنگ
- ۱۳۰ شادی و غم
- ۱۳۲ روزی که آشفته گی آمد
- ۱۳۴ پادشاه بدون ملت
- ۱۳۶ کریسمس چیست؟
- ۱۳۸ سؤال
- ۱۳۹ خواهر صبر

پیشگفتار

«ساعتها را متوقف کنید. زمان را فراموش کنید. من خواهم برای شما داستان تعریف کنم.»

جیمز کروس^۱

از کتاب «تیم ثالر» یا خنده فروخته شده.
داستان‌ها همیشه مرا به اشتیاق می‌آورند و همین امروز هم داستان‌هایی را که در زمان کودکی برایم می‌خواندند، به یاد دارم. یکی از آن‌ها که خیلی جالب بود داستان درخت آرزوهای خوب است که در خاطرم مانده. درختی وجود دارد که هر کس از میوه‌های آن بخورد، تا آخر عمر تمامی آرزوهایش به حقیقت خواهد پیوست، البته اگر آرزوهای خوبی باشند. ولی اگر کسی آرزوی بدی کرد، باید درجا بمیرد. داستان با این سؤال تمام می‌شود: «آیا جرئت می‌کنی از درخت آرزوهای خوب میوه‌ای بچینی؟» جرئت می‌کنید؟

الآن دیگر کسی موقع خواب برایم داستان نمی‌خواند، بلکه خودم داستان می‌نویسم. داستان‌هایی که حداقل به

^۱: James Kruss

^۲: Timm Thaler

همان اندازه هیجان‌انگیز باشند.

گاهی اوقات فقط تصویر مبهمی از موضوع داستان در ذهنم دارم. بعضی وقتها هم نکته اصلی داستان در ذهنم است و فقط کافی است، فکر کنم داستان را چطوری شروع کنم.

چیزی که به نظرم خیلی جالب می‌آید این است که داستان‌ها به نویسنده اجازه نمی‌دهند که سر خود و بر اساس تجربه بیانش آن‌ها را تغییر دهد، بلکه به نوعی خواسته‌های خود را بیان می‌کنند و تا حدی طبق تصورات خود پیش می‌روند.

بارها و بارها شاهد بودم که موضوع مشخصی در ذهنم وجود دارد و داستان درست مطابق همان پیش در آمد ذهنی شکل می‌گیرد. اما اغلب داستان‌ها به گونه‌ای دیگر رقم می‌خورد، گویی داستان می‌خواهد نشانم دهد که چه چیزی می‌خواهد بگوید؛ در این بین لحظه‌هایی جادویی وجود دارند که در آن می‌توان حس کرد هر چه به روی کاغذ می‌آید، زنده است.

داستان‌های این کتاب گاهی اوقات خود مرا هم شگفت‌زده می‌کرد و ناگهان بدون این که دخالتی در آن داشته باشم، به گونه‌ای حامل پیام مهمی می‌شدند. به این ترتیب در پایان، خیلی بهتر از آن چیزی می‌شدند که در ذهن

پروورانده بودم.

بنابر این از آنجا که فرآیند نوشتن داستان کوتاه خیلی زنده است، شاید زمانی که آن‌ها را می‌خوانید هر کدام از داستان‌ها باز هم تغییر یابند. از طرف دیگر هر یک از شما به عنوان خواننده، تصاویر ذهنی، افکار و شناخت‌های شخصی خودتان را دارید، در نتیجه برداشت‌های متفاوتی از داستان‌ها خواهید داشت.

در هر صورت، مجموعه حاضر از تنوع زیادی برخوردار است. من تا اعماق گنجینه زندگی فرو رفتم و تا آنجا که در توان داشتم با دستی پر، توشه‌ای از آن برگرفتم.

بهترین کار این است که داستان‌ها را با فاصله بخوانید مثلاً هر بار یک یا دو تا. همان‌طور که می‌دانید داستان کوتاه فرد را وسوسه می‌کند که یکباره تمامی کتاب را بخواند، اما هر داستان توجه خاصی را می‌طلبد تا بتواند مکنونات خود را نشان دهد.

خوش حال می‌شوم این داستان‌ها خنده را بر لبان شما بیاورند، یا شمارا به فکر فرو ببرند. چرا که قشنگی داستان به این است که بتواند دیگران را تحت‌تأثیر قرار دهد.

“تانیاسنرت”

چگونه فرد موفق شویم؟

روزی مردی نزد زن دنیادیده‌ای آمد تا از او نصیحتی بشنود.

«به من بگو، چگونه می‌توانم در زندگی موفق شوم؟»
بانوی سالخورده پاسخ داد: «موفقیت، راهی است که...»

مرد گفت: «آه، فهمیدم». و به سرعت از آنجا دور شد.
بعد از مدتی مرد دوباره بازگشت.

«خانم عزیز، حتماً اشتباهی رخ داده است. من حالا
در نیمه راه مانده‌ام و البته بدون هیچ موفقیتی.»
«موفقیت، راهی است با بیراهه‌های بسیار...»

«که این‌طور!» و دوباره به سرعت دور شد.
این بار هم خیلی طول نکشید و مرد دوباره نزد زن
بازگشت.

«آه! پیشنهاد تو هیچ دردی از من نکرده.